**فقه: زکات، جلسه 29: چهارشنبه 26/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک مکمل و تصحیحی در مورد روایت مسعدة بن زیاد عرض بکنم. این تعبیری که در روایت مسعدة بن زیاد بود قال حدثنی جعفر بن محمد و سئل عما یاکل الناس من الفاکهة و الرطب. در اینجا دارد مما حولهم حلالٌ. این تعبیر مما حولهم حلالٌ با تعبیر حولهم در چاپ قدیم قرب الاِسناد یا قرب الاَسناد وارد شده، صفحۀ ۳۹. ولی در چاپ جدیدش و تمام نقلیاتی که در کتب حدیثی و فقهی از قرب الاسناد شده، تا جایی که من جستجو کردم متفقند بر مما هو لهم. قرب الاسناد، صفحۀ ۸۰، رقم ۲۵۹؛ وسائل، جلد ۱۸، صفحۀ ۲۲۹، رقم ۲۳۵۶۱؛ بحار، جلد ۱۰۳، صفحۀ ۷۵، رقم ۲. من بحار را همیشه آدرس چاپ ایرانش را می‌دهم که این چاپ ایرانش سه شماره از ۵۴ به بعد بیشتر از آن چاپ بیروتش است. این چاپی که در نور هست آن براساس چاپ بیروت است.

الحدائق الناظرة، جلد ۱۸، صفحۀ ۲۹۱، حاشیۀ مجمع الرجال، صفحۀ ۷۲۷؛ جواهر، جلد ۲۴، صفحۀ ۱۲۹. و کتاب‌های متأخر دیگر هم هست که آنها را آدرس ندادم. این تعبیر مما هو لهم باید باشد که ما عرض کردیم مما هو لهم هم باید درست باشد. یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که مراد از این مما هو لهم حلالٌ چی است؟ من به نظرم یک احتمال دیگری غیر از احتمال‌هایی که در جلسات قبل عرض کردم شاید روشن‌تر از همۀ احتمالات باشد، مما هو لهم حلالٌ یعنی در جایی که اماره‌ای بر حلیتش وجود داشته باشد. امارۀ عرفیه‌ای بر حلیتش وجود داشته باشد. حلالٌ من جهة وجود امارة عرفیة علی حلیته. و محصّل پاسخ امام علیه السلام هم این هست که این اماره حلیت در جایی که اماره‌ای بر حرمت وجود داشته باشد که فناء محاط امارۀ بر حرمت هست اعتبار ندارد. در واقع می‌خواهند تفصیل قائل بشوند در مورد اعتبار امارۀ عرفیه بین آن جایی که امارۀ بر خلاف وجود داشته باشد یا اماره بر خلاف وجود نداشته باشد. و این شاید روشن‌ترین معنا برای روایت این معنا بشود. و خب اگر معنا این باشد دیگر ربطی به بحث‌های ما ندارد. این روایت می‌خواهد بگوید که در جایی که امارۀ عرفیۀ حلیت با امارۀ حرمت تعارض داشته باشد آنجا ما نمی‌توانیم از شیء استفاده کنیم. البته این اصلاً ربطی به بحث مارّ ندارد. چون روایت در خصوص مار نیست. روایت، اما در خصوص مار آیا مار حق دارد، حق ندارد این نسبت به آن ساکت می‌شود. این روایت می‌گوید به‌طور کلی استفاده از یک ثمره و امثال اینها در جایی که یک اماره‌ای بر حلیت هست و یک اماره‌ای بر حرمت هست صحیح نیست. اگر صرفاً امارۀ بر حلیت هست صحیح است. اما منافات با این ندارد که در موردی که مارّ هم باشد آن هم جائز باشد. این است که به نظر می‌رسد این روایت منافاتی با. یعنی لا اقل این معنا در مورد روایت، اگر احتمال این معنا هم برود باعث می‌شود با سایر روایات تعارضی نکند.

شاگرد: ؟؟؟ لا یفسد دارد، قبلش هم که من ضرورةٍ.

استاد: بحث سر این هست که شخص در آن جایی هم که لا یأکل احدٌ الا من ضرورةٍ و لا یفسد. در ضرورت هم اگر کسی می‌خواهد اکل بکند حق افساد ندارد. لا یفسد مربوط به من ضرورةٍ است. در صورت ضرورت هم حالا ضرورت شد بگوییم هر مقدار بخورد بخورد نه. به مقدار ضرورت باید چیز بکند. مقداری که با منشاء افساد بشود نه. آن یک بحث دیگر است. ربطی به این بحث ندارد.

شاگرد: ذیل روایت که می‌فرمایند به خاطر اهل ضرورت پیامبر نهی کردند، در اینجا ؟؟؟ ۵:۱۱ یاکل مما یاکل مما کل احد، این یاکل مما کل احد یعنی حتی در فرض غیر ضرورت؟

استاد: نه. این خب حالا ارتباطش با بحث چی است؟

شاگرد: می‌شود نمی‌شود؟ فرمایشی که شما فرمودید. صدر و ذیل یک جوری با هم سازگار نیست انگاری. یعنی

استاد: حالا یک قدری تأمل بفرمایید بعداً اگر حل نشد در خدمتتان هستم. خب این این بحث.

اما یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم. یکی از دوستان، اوّل این را. مرحوم آقای خویی. این مسألۀ حق المارّة در کلمات آقایان مرحوم آقای حکیم دارند، آقای خویی دارند، دیگران هم دارند، آقای حکیم تعبیرشان این هست که:

«إذا مر الإنسان بشي‌ء من النخل أو الشجر أو الزرع جاز أن يأكل من ثمره بلا إفساد للثمر أو الأغصان أو الشجر أو غيرها»

این می‌گویند جاز ان یاکل. این کلام مرحوم آقای حکیم هست.

آقای خویی این را عوض کردند. فرمودند مع الضرورة العرفیة. تعبیر می‌کنند مع الضرورة العرفیة. در منهاج الصالحین جلد ۲. آن آقای حکیم منهاج الصالحین آقای حکیم، جلد ۲، صفحۀ ۹۳ هست. مال آقای خویی جلد ۲، صفحۀ ۶۶ هست. مرحوم آقای تبریزی، جلد ۲، صفحۀ ۶۹ هم عین همین را دارند. آقای وحید، جلد ۳، صفحۀ ۷۸ در مورد قید مع الضرورة العرفیة فرمودند التقیید مبنی علی الاحتیاط.

در کلمة التقویٰ ناظر به فرمایش آقای خویی هست و کلمة التقویٰ، جلد ۴، صفحۀ ۱۷۷ فرموده بمقدار شبعه. قید بمقدار شبعه را زده. بعد گفته سواء کانت به ضرورة عرفیة الی الاکل من ام لم تکن. بمقدار شبعه را هم البته قید دارد.

آقای سیستانی هم آن قید بمقدار شبعه را ندارند ولی آن که حکم تعمیم دارد نسبت به صورت غیر ضرورت را هم بیان فرمودند، در منهاج الصالحین آقای سیستانی، جلد ۲، صفحۀ ۹۱ این هست، جاز له ان یأکل ولو من غیر ضرورةٍ.

حالا من چیزهای وسیله و اینها را فرصت نکردم آنها را نگاه کنم. وسیله و حواشی که متونی که بر چیز طبق وسیله هست، حالا آن را هم بعد عرض می‌کنم که آیا قید و قیوداتشان تفاوت دارد یا تفاوت ندارد، آنها را بعد عرض می‌کنم.

مرحوم آسید محمد سعید حکیم هم در منهاج الصالحین، جلد ۲، صفحۀ ۱۱۱ هم آوردند. ایشان هم قید ضرورت را نمی‌زنند. حالا ببینیم چرا مرحوم آقای خویی قید ضرورت را زدند. آقای خویی این روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر را که می‌گوید من ضرورة او غیر ضرورة را از جهت سندی معتبر نمی‌دانند، می‌گویند مرسله است. روایت یونس عن بعض اصحابه را هم که صریح هست در این‌که لیس یحمله علی الاکل من ثمره الا الشهوة و له ما یغنیها الاکل عن ثمره که اصلاً موضوعش صورت عدم ضرورت هست. این را هم از جهت سندی می‌گویند معتبر نیست، هیچ.

شاگرد: مرسله است؟

استاد: مرسله است. می‌ماند روایت عبد الله بن سنان. که قال لا باس بالرجل یمر علی الثمرة و یاکل منها و لا یفسد. این یک روایت. می‌فرماید این روایت یا حالا شاید روایت محمد بن. حالا عمده‌اش این روایت است. می‌ماند این روایت. این روایت را می‌گویند روایت قرب الاسناد کأنّ آن را تقیید می‌زند مثلاً. ممکن است نظرشان این باشد که این روایت قرب الاسناد آن را تقیید می‌زند. بنابراین صحیح نیست. این یک تقریب.

یک تقریب دیگر بگوییم اینها با همدیگر معارض هستند. ایشان این را با روایت قرب الاسناد معارض گرفتند وقتی با روایت قرب الاسناد معارض گرفتند دیگر گفتند که نمی‌شود به این روایت عمل کرد. به نظر می‌رسد هر دو تقریب ناتمام است.

اما تقریب تقیید. اوّلاً فرد ظاهر صورت‌هایی که تجویز می‌شود صورت مختار است. این‌که یک روایتی تجویز کرده به فرض ضرورت حمل کردن، حمل به فرد نادر هست و صحیح نیست. بله در یک جایی که نوع مواردش ضرورت باشد اشکال ندارد. فرض کنید در بعضی موارد مثلاً حمل بر تقیه می‌شود چون نوعاً ضعف، ضعف تقیه بوده و امثال اینها، آنها مانعی ندارد. ولی به‌طور کلی بخواهیم حمل کنیم بر ظرف ضرورت خب حمل بر فرد نادر هست و صحیح نیست. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که رابطۀ بین روایت عبد الله بن سنان و روایت قرب الاسناد عموم و خصوص مطلق نیست. عموم و خصوص من وجه هست. ببینید روایت عبد الله بن سنان می‌گوید المارّ یجوز له الاکل من الثمرة. که اطلاق دارد که ضرورت باشد یا ضرورت نباشد. روایت مسعدة بن زیاد می‌گوید که المختار لا یجوز له الاکل من الثمرة. آن هم سواءٌ کان مارّاً ام غیر مارٍّ. اینها در مارّ مختار تعارض دارند. روایت قرب الاسناد می‌گوید مارّ مختار جایز نیست، روایت عبد الله بن سنان می‌گوید مارّ مختار جائز است. حالا که اینها تعارض دارند باید چه کار کرد؟ اینهایی که تنافی دارند. اینجا باید روایت قرب الاسناد را مقید کرد دون العکس. روایت قرب الاسناد را باید اختصاص داد ب غیر مار. چطور؟ چون اگر ما بخواهیم روایت عبد الله بن سنان را اختصاص بدهیم به صورت ضرورت. بگوییم المارّ عند الضرورة یجوز له الاکل. در ضرورت مار و غیر مار ندارد. ضرورت مطلقا مجوز است. آن قیدی که ما می‌زنیم نباید تمام العلة باشد. همان نکته‌ای که دیروز هم عرض کردم. قید نباید خودش تمام العلة باشد. اگر قید خودش تمام العلة برای حکم باشد این تقیید لغو است. اینجا هم ما منهای حالا آن بحث تخصیص اکثر و آن حرف‌هایی که مطرح بود حالا مارّ را اگر ما بخواهیم اختصاص بدهیم مارّی که ضرورت باشد، ضرورت مطلقا مجوز هست قید مار بودن لغو می‌شود. به خلاف بر عکس. برعکس ما بگوییم اصلاً روایت قرب الاسناد ناظر به غیر مار است.

شاگرد: یعنی مارّ بودن را مگر امام فرموده؟ قید مارّ بودن اگر

استاد: عرض کنم، ما روایت قرب الاسناد گفته المختار لا یجوز له. ما بگوییم المختار اذا کان. یعنی قید بزنیم دیگر. المختار اذا کان غیر مارٍّ لا یجوز له. آن مشکلی پیش نمی‌آید. چون از این جهت هیچی‌اش.

شاگرد: فرمودید اگر مار باشد به غیر ضرورت مار بودنش دیگر دخالتی ندارد.

استاد: بله.

شاگرد: مگر مارّ بودن را خود امام قید فرموده بوده.

استاد: نه از آن روایت ما می‌فهمیم، آن یک بحث کلی هست که دو تا روایت را چجوری یک روایت می‌شود دیگری را قید بزند. آن فرض این است که حل کردیم. فرض این است که مطلق و مقید را ما به هر بیانی آن مشکل این‌که مقید می‌تواند مطلق را قید بزند آن را حل کردیم. ما بحث سر این هست که هر دو صلاحیت تقیید دارند یا یک دانه فقط صلاحیت تقیید دارد. بحث این هست که روایت قرب الاسناد صلاحیت تقیید روایت عبد الله بن سنان را ندارد، ولی روایت عبد الله بن سنان صلاحیت تقیید این روایت را دارد.

و ان شئت قلت، حالا من با تعبیر دیگری با لسان خودم می‌خواهم عرض بکنم. آن این است که ما روایت قرب الاسناد را با این معنایی که اخیراً احتمال دادیم اصلاً گفتیم این روایت قرب الاسناد ناظر به حق المارّة نیست. ناظر به این هست که احتمال امارۀ حلیت اگر با امارۀ حرمت تعارض کردند اینجا تجویز ثابت نمی‌شود حرام است. خب این اصلاً منافاتی با این ندارد. این یک بیان دیگر است، غیر از آن بیان. این اصلاً منافات با آن روایت ندارد که ما بخواهیم در مقام جمعش بر بیاییم. آن روایت می‌گوید مار بودن مجوز است. این روایت می‌گوید امارۀ حلیت به تنهایی مجوز نیست. در صورتی که این امارۀ حلیت معارض باشد با امارۀ حرمت. اما حالا مار بودن جائز است یا جائز نیست آن بحث ندارد. در نتیجه اینها اصلاً با هم تنافی ندارند تا به آن بحث‌ها و تقریبات بخواهیم ما چیز کنیم. بنابراین منهنا یظهر که این دو تا روایت اصلاً آن بحث تعارضی را که تقریب دومی که برای کلام مرحوم آقای خویی می‌کردیم که تعارض دارد پاسخش روشن می‌شود. نه اصلاً اینها تعارضی بینشان برقرار نیست که ما بخواهیم اینها را حل کنیم. علی ای تقدیر احتمال این‌که روایت قرب الاسناد معنایش این باشد آن را از تعارض خارج می‌کنیم. باید اثبات بشود روایت قرب الاسناد این معنا را ندارد. مجرد احتمال. و این احتمال به نظر من حالا من حدس، به نظرم بهترین احتمال هم هست. بهترین احتمال هم نباشد احتمالی که دلیل بر نفی‌اش نداشته باشیم باعث می‌شود روایت‌های دیگر را از تعارض اینها خارج کنیم.

و منهنا یظهر حالا این را می‌خواهم جمعبندی بحثم بکنم. آن این است که آیا یک بحثی اینجا هست که حالا ما فناء محاط را می‌گفتیم ممکن است فناء محاط قرینه باشد برای این‌که امارۀ، ظن به کراهت مالک وجود دارد. امارۀ ظنیه بر کراهت مالک هست. و بگوییم حق المارّة در صورتی که ظن به کراهة المالک هست ثابت نیست. با این بیاناتی که ما عرض کردیم روشن می‌شود که ما یک همچین قیدی را در مورد حق المارّة نمی‌توانیم اثبات کنیم. با این روایت. با این توضیحاتی که دادیم. حالا اجازه بدهید بحث را یک مقداری جلو ببریم.

در بحث حق المارّة یک قیوداتی ذکر شده، یکی یکی بیاییم این قیودات را بررسی کنیم. اوّلین قیدی که برای حق المارّة ذکر کردند گفتند علم به کراهت مالک نباشد. ببینیم با صورت، در صورتی که علم به کراهت مالک.

یک چیز را قبل از این‌که من وارد آن بحث بشوم اجازه بدهید یک چیزی یادم نرود. یکی از رفقا نکته‌ای را متذکر شد در مورد این روایت محمد بن جعفر اسدی.

گفتش: «كَانَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي جَوَابِ مَسَائِلِي إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام ... أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ‏ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ فَيَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ» که امام می‌فرمایند «فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ.»

که ما یک اشکالی را مطرح می‌کردیم که این موضوعش اموالنا است. یعنی اموال امام علیه السلام و این تجویز حق المارّه در اموال امام علیه السلام دلیل بر این نیست که در غیر اموال امام علیه السلام هم این تجویز صورت گرفته باشد خب اموال خود امام هست، امام اجازه داده و این اشکالی هست. در کلمات آقایان هم هست نه این‌که اشکال من است، اشکال در کلمات خیلی از آقایان این مطلب هست که این تجویزش اختصاص دارد به کلمات سهم امام از خمس. ایشان می‌گفتش که این اموالنا ممکن است متن سؤال سائل باشد. سؤال سائل می‌گوید که آیا از ثمار من اموالنا یمر به المار هل یجوز الاکل منه؟ اکل المار منه؟ یا لا یجوز. اموالنا متن سؤال سائل باشد نه این‌که «نا» مراد امام علیه السلام باشد. اگر این احتمال را هم بدهیم، دیگر این روایت کأنّ اطلاق پیدا می‌کند. خب خصوصیت دیگر در مورد آن اموالنا آن دیگر نیست. اگر راوی سؤال می‌کند مال‌هایمان را اگر مارّ بخورد، اشکال دارد یا اشکال ندارد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند اشکال ندارد مار بخورد آن اموال آن راوی که یک خصوصیت خاصی ندارد، آن ازش تعمیم استفاده می‌شود. این اشکالی که، یعنی تقریب

شاگرد: اموالکم نباید می‌گفت؟

استاد: حالا صبر کنید.

ایشان می‌گفت عین متن سؤال را طرح کرده باشد. یعنی نقل قول مستقیم هست، نه نقل قول غیر مستقیم. پاسخ این مطلب دو نکته در پاسخش عرض می‌کنم. اصل این‌که ما دو جور نقل قول داریم، نقل قول مستقیم و نقل قول غیر مستقیم در عربی هم داریم، در آیات قرآنی هم هست این مسلم است. اتفاقاً این از بحث‌هایی هست که خیلی مورد توجه قرار نگرفته، اثراتی دارد، بین نقل قول مستقیم و نقل قول غیر مستقیم اصلاً بعضی از چیزهای ادبی دارد. یعنی تفاوت‌های ادبی دارد و متأسفانه درست به این پرداخته نشده، من دیگر وارد آن بحثش نمی‌شوم، یک بحث مفصلی هست در مورد آیات قرآنی که نقل قول مستقیم به چه شکلی است؟ نقل قول غیر مستقیم چه شکل است، در نحوۀ اعراب‌گذاری‌ها اینها نقل و قول‌هایش تفاوت دارد که بماند تفصیلش در یک جای دیگری.

اما آن چیزی که می‌خواهم بگویم نقل قول مستقیم در جایی هست خود آن عبارت را بیاورند، نه سألته عن فلان. ببینید سؤال «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ‏ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ فَيَأْكُلُهُ» این نقل قول مستقیم نمی‌تواند باشد. ببینید یک تعبیر دیگری من یادداشت کردم، این را می‌بینید این نقل قول مستقیم می‌تواند باشد. در احتجاج، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۷، تعبیر این هست. شبیه همین. اما ما سألتَ که اینجا هست من مخصوصاً اما ما سألت را چیز کردم که شبیه این باشد.

می‌گوید: «أَمَّا مَا سَأَلْتَ هَلْ مَنَعَ اللَّهُ عَمَّا أَمَرَ بِهِ»

این متن سؤال را آورده. «هَلْ مَنَعَ اللَّهُ» این یک جمله است. این جمله می‌تواند عین جمله‌ای باشد که سائل مطرح کرده باشد. ولی جایی که جمله نیست مفرد آورده و به مسئول عنه با بعد از من اشاره کرده.

«أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ‏ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ» به المارّ فان. اینکه دیگر نقل قول مستقیم که نیست که این را بخواهیم نقل قول مستقیم تلقی کنیم. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که این روایت اگر کسی نگاه کند روایت صدراً و ذیلاً، این روایت مفصلی است. واضح هست که مراد از اموالنا اموال امام علیه السلام هست. من این در کمال الدین است. خود روایت را آوردم که تکه‌هایی‌اش را بخوانم ملاحظه بفرمایید.

این روایت می‌گوید اما ما سألت عنه، اما ما سألت عنه.

می‌گوید: «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْفِ عَلَى نَاحِيَتِنَا وَ مَا يُجْعَلُ لَنَا ثُمَّ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يُسَلَّمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَ كُلُّ مَا سُلِّمَ فَلَا خِيَارَ فِيهِ لِصَاحِبِه‏» این تا آخر عبارت.

شاگرد: یعنی ناحیۀ مقدسه؟

استا: یعنی ناحیۀ مقدسه.

«أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَ يَتَصَرَّفُ فِيهِ تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ نَحْنُ خُصَمَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم الْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ مَلْعُونٌ عَلَى لِسَانِي وَ لِسَانِ كُلِ‏ نَبِيٍّ فَمَنْ ظَلَمَنَا كَانَ مِنْ جُمْلَةِ الظَّالِمِينَ وَ كَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِين‏» ببینید این هم یک عبارت.

عبارت دیگری، این روایاتش تقریباً اواخر باب التوقیعات الواردة عن القائم علیه السلام هست، روایت چهل و نهم هست. در این باب ۵۲ تا روایت هست، این روایت چهل و نهم باب هست. این چاپ با چاپی که در کامپیوتر هست فرق دارد من صفحه‌اش را نمی‌گویم، بابی می‌گویم که آقایان اگر می‌خواهند پیدا کنند راحت‌تر از آدرس بابی پیدا کنند.

«وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الضِّيَاعِ الَّتِي لِنَاحِيَتِنَا هَلْ يَجُوزُ الْقِيَامُ بِعِمَارَتِهَا وَ أَدَاءِ الْخَرَاجِ مِنْهَا وَ صَرْفِ مَا يَفْضُلُ مِنْ دَخْلِهَا إِلَى النَّاحِيَةِ احْتِسَاباً لِلْأَجْرِ وَ تَقَرُّباً إِلَيْنَا»

این هم یک تعبیر. باز دوباره که امام علیه السلام در جواب می‌گوید: « فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِي مَالِ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَكَيْفَ يَحِلُّ ذَلِكَ فِي مَالِنَا مَنْ فَعَلَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَقَدِ اسْتَحَلَّ مِنَّا مَا حُرِّمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ مِنْ أَمْوَالِنَا شَيْئاً فَإِنَّمَا يَأْكُلُ فِي بَطْنِهِ نَاراً وَ سَيَصْلَى سَعِيرا»

باز روایت: «وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الرَّجُلِ الَّذِي يَجْعَلُ لِنَاحِيَتِنَا ضَيْعَةً وَ يُسَلِّمُهَا مِنْ قَيِّمٍ يَقُومُ بِهَا وَ يَعْمُرُهَا وَ يُؤَدِّي مِنْ دَخْلِهَا خَرَاجَهَا وَ مَئُونَتَهَا وَ يَجْعَلُ مَا يَبْقَى مِنَ الدَّخْلِ لِنَاحِيَتِنَا فَإِنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لِمَنْ جَعَلَهُ صَاحِبُ الضَّيْعَةِ قَيِّماً عَلَيْهَا إِنَّمَا لَا يَجُوزُ ذَلِكَ لِغَيْرِهِ»

بعد آخرین تعبیر همین تعبیر ماست.

«وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الثِّمَارِ مِنْ أَمْوَالِنَا يَمُرُّ بِهَا الْمَارُّ فَيَتَنَاوَلُ مِنْهُ وَ يَأْكُلُهُ هَلْ يَجُوزُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنَّهُ يَحِلُّ لَهُ أَكْلُهُ وَ يَحْرُمُ عَلَيْهِ حَمْلُهُ.»

این مراد روشن هست که مراد از «نا» اموال امام هست.

علتی که اصلاً سؤال چرا اختصاص داده سؤال را به اموال امام؟ به دلیل این‌که این محمد بن جعفر اسدی وکیل ناحیۀ مقدسه است. چون وکیل ناحیۀ مقدسه است اموالی برای امام علیه السلام می‌آوردند، حالا اموالش هم فقط خمس نیست، در بعضی از چیزها بحث خمس مطرح نشده. نه، همۀ اموالی که برای ناحیه بوده، وقف بوده، نذورات بوده، هدایا بوده و خمس هم یکی از آنها بوده. همۀ چیزهایی که به هر حال مطرح بود به ناحیۀ مقدسه بوده از طریق وکیل ناحیۀ مقدسه به امام علیه السلام ایصال می‌شده. سؤالش این هست که اینهایی که حالا ایصال می‌شود فرض کنید یک دانه بستان را وقف ناحیۀ مقدسه کردند. حالا این بستان مسئولیتش با این وکیل است. این وکیل باید عهده‌دار این باشد که آن اموالی که از این بستان حاصل می‌شود آن به اصطلاح استحصال کند ثمراتش را به راهی که امام علیه السلام دستور دادند آن را صرف کند. امام علیه السلام می‌گویند که آن مقدارهایی که کأنّ حق المارّه است صحیح است، که به قرینۀ روایات دیگر استفاده می‌شود که اختصاصی ندارد به اموال الامام علیه السلام. این یک امر عامی است که از حق المارّه را صحیح هست ولی حق غیر مارّه صحیح نیست. این هم این تعبیر.

یک نکتۀ دیگری را هم اینجا عرض بکنم، در آن اقوال را که من نقل می‌کردم برای حق المارّة همینجوری داشتم می‌گشتم، می‌گویم استقصاء تام نکردم، شاید هم یک کمی استقصاء کنیم یک چیزهایی این وسط در بیاید، داشتم چیزهای دیگر را دنبال می‌کردم.

شاگرد: این توقیع را الآن می‌توانید جزء روایات مجوزه برای حق المارّ بشمارید؟ یعنی قید من اموالنا مضر نمی‌شود؟

استاد: نه این قید مضر نمی‌شود به دلیل این‌که موضوع مورد سؤالش این بوده. نمی‌خواهیم جزء روایت مجوزه. به قرینۀ سایر روایات این قید خصوصیت نداشته. و الا خودش فی نفسه خصوصیت احتمال محتمل هست. چون سایر روایات دیگر داریم از سایر روایات فهمیده می‌شود که این ناظر به خصوصیت خاصی در اموالنا نیست و این خصوصیت به خاطر این هست که محلّ ابتلای سائر این قید بوده. چون محمد بن جعفر اسدی وکیل ناحیۀ مقدسه بوده، محلّ ابتلایش این قید بوده امام علیه السلام کأنّ با این تایید کردند و تقریر کردند آن اختلافی که در میان عامه هست که حق المارّة ثابت است یا حق المارّة ثابت نیست. این را با توجه به روایات دیگر، با توجه به آن اختلافی که در میان عامه وجود دارد در مورد این‌که حق المارّة ثابت هست یا ثابت نیست از این فهمیده می‌شود که حق المارّة ثابت است. این ناظر به تقریر حق المارّة هست و اجازۀ شخصیه نیست. با این بیان می‌شود استفاده کرد.

شاگرد: می‌شود گفت که چون در ذهن محمد بن جعفر بالأخره یا جواز بوده به خاطر این‌که خصوصیت در مال امام می‌دیده سؤال کرده، یا اصلاً جواز نبوده که اگر جواز در ذهنش نبوده.

استاد: نه نه، نمی‌دانسته که حکم مسأله چی است. حکم مسأله را نمی‌دانسته محل ابتلایش اموال امام بوده.

شاگرد: این هم یک فرضش است پس اشکال ندارد. پس باز هم مال امام خصوصیت ندارد.

استاد: نه خصوصیت ندارد. ولی چرا امام علیه السلام این را ذکر کردند چون مورد سؤال، سؤالش از اموال امام علیه السلام بوده محل ابتلایش آن بوده. خب امام هم محل ابتلایش را جواب دادند. بحث این هست که امام ولو محل ابتلا را جواب دادند، ولی محل ابتلا را به عنوان أنّه حقٌّ للمارّ عامّةً که در میان عامه وجود دارد به آن عنوان پاسخ داده می‌شود. یعنی این ازش خصوصیت فهمیده نمی‌شود. تقریر ما علیه بعض القدماء من العامة ازش استفاده می‌شود.

حالا اجازه بدهید اینجا من یک نکته‌ای را هم عرض بکنم. آن نکته این است که ما بین روایت تعارض نمی‌دیدم. حالا اگر این روایت‌ها متعارض بودند، اینجا باید چه کار می‌کردیم؟ بر فرض تعارض. خب به نظر ما اوّلین مرجح در میان روایات قطعی الصدور بودن است. به نظر ما روایات مثبتۀ حق المار قطعی الصدور است، ولی روایت نافیه تنها روایت قابل توجه‌اش روایت علی بن یقطین است، بقیه‌اش اصلاً ظهورش قابل توجه نیست. این است که اگر تعارضی هم باشد تعارض بین روایت علی بن یقطین هست و سایر روایات، و سایر روایات قطعی الصدور هست و علاوه بر این‌که سه تا از آن روایت‌ها را که تقریباً تصحیحش ساده است بلکه ما ۴ تا از این روایت‌ها را صحیح می‌دانیم. مرسلۀ ابن ابی عمیر، روایت عبد الله بن سنان، روایت ابی الربیع شامی، روایت محمد بن جعفر اسدی، این ۴ تا را ما صحیح می‌دانیم، علاوه بر آن ۵، ۶ تا روایت دیگر هم این وسط هست، اینها قطعی الصدور است. این مقدار مطمئناً بحث حق المارّة از امام علیه السلام صادر شده. بنابراین روایت، البته یک نکته‌ای را هم اینجا در پرانتز عرض بکنم، در مورد علی بن یقطین این نکات ریزه کاری دیگری هم وجود دارد، من بعداً روایت علی بن یقطین را در بحث‌های آینده بعضی نکات در موردش صحبت می‌کنم. آن تقریبی که مرحوم نراقی در مستند نقل کرده ما به تقریب دیگری این روایت را معنا می‌کنیم. این را داشته باشید، خواستم امروز دیگر واردش نشوم، چون تأثیرش در بحث‌های آینده ظاهر می‌شود آن را بهش می‌پردازم. بعداً در مورد روایت علی بن یقطین.

بنابراین اوّلین مرجح که قطعی الصدور هست با روایت‌های مثبتۀ حق المارّة است. پس بنابراین این مثبتۀ حق المارّۀ را ما باید قائل بشویم و اطلاق روایتش هم اقتضاء می‌کند بین ضرورت و عدم ضرورت فرقی نداشته باشد. بنابراین اگر هم ما تعارضی اینجا قائل بشویم، یک تقریب برای کلام مرحوم آقای خویی این هست که ما بگوییم بین روایت علی بن یقطین و روایت‌های دیگر تعارض هست. تعارض که شد در صورت ضرورت مسلم هست، اصل این هست که صحیح نباشد. یعنی تعارض باعث می‌شود که اصل سقوط حق المارّة ثابت نشود. این تقریب اگر باشد پاسخ این تقریب، دیگر پای روایت مسعدة بن زیاد را وسط نیاوریم. کلاً بگوییم بین روایت علی بن یقطین با روایت‌های دیگر تعارض هست. تعارضا تساقطا، اصل اوّلی هم در صورت ضرورت عرفیه جائز هست، الضرورة تهی المحذورات، در صورت غیر این ضرورات هم نه آن دلیل نداریم.

که عرض کردم پاسخ این مطلب این است که اگر اینها تعارض کنند ترجیح با روایت‌های مثبته هست، یک.

دومین مرجح موافقت کتاب و مخالفت کتاب هست. ممکن است شما بگویید اینجا موافقت کتاب و مخالفت کتاب مرجح روایت علی بن یقطین هست که مثلاً لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل این روایت می‌گوید آن چیزی که عرفاً باطل است ولو به این تقریب. آن چیزی که عرفاً باطل هست شرعاً باطل تلقی شده است، با بعضی از این تقاریبی که ما داشتیم. بنابراین چون ثابت نیست که این شرع این را تثبیت کرده باشد بنابراین اصل اوّلی این هست که هر چیزی که ما شک داریم که این حلال هست یا حرام نیست، اصل اوّلی حرمت است، روایتی که مطابق با حرمت هست مطابق با آیۀ قرآن تلقی می‌شود. این هم این.

به نظر می‌رسد این ناتمام است، من فقط اشاره‌اش را اینجا بکنم، شنبه توضیحش را تکمیل می‌کنم. همچنین در مورد این‌که آیا اینجا، آیا نسبت به مخالفت عامه. به نظر ما سه تا مرجح بیشتر نداریم. یک قطعی الصدور، دو موافقت کتاب، و ترتیب هم بینشان هست. سه، مخالفت عامه. عرض کردم اوّلین چیز که قطعی الصدورهایش باشد با روایت مثبته هست. دومی‌اش ممکن است شخصی بگوید با روایت‌های نافیه هست. و حالا ببینیم این با روایت‌های نافیه می‌توانیم اثبات کنیم یا اثبات نکنیم. اجمالش را عرض بکنم، در جاهایی که ثبوت حکم برای قرآن متوقف باشد بر عدم ورود روایت بر خلاف، مخالف کتاب تلقی نمی‌شود. بعضی چیزها هست این را اجمالش را عرض کنم تفصیلش، این بحث خیلی هم مهم است. ما اگر در مورد آیات قرآن اطلاق لفظی قائل بشویم بر آیات قرآن خب روایتی که قید می‌خواهد بزند اطلاق لفظی را مقید آیۀ قرآن تلقی می‌شود، خب مخالف کتاب تلقی می‌شود. ولی اگر ما دلالت آیۀ قرآن را به اطلاق لفظی ندانیم. به اطلاق مقامی مجموعه ادله بدانیم، اطلاق مقامی مجموعۀ ادله در اینجور موارد اقتضا نمی‌کند روایتی که موافق به آن معنا اطلاق مقامی هست با روایت دیگر مقدم باشد. این را من فردا، یعنی فردای درسی که شنبه باشد می‌خواهم توضیح بدهم. خیلی اثر دارد در بحث‌های بسیاری از موافق کتاب، مخالف کتاب‌هایی که گفته شده با این مشکل مواجه هستند با مثال‌های دیگر می‌خواهم این بحث را باز کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان